

و از جمله قاضی کیشانی بود و از مقدمات علوم خالی از ربط نبود چنانچه
 قبل از این وفات نمود اولاد او سید عبد الله سید محمد رضا
 سید نور الدین بن سید مرتضی سیدی بزرگ فخر با و قاری بطوم متداوله
 ماهر و وریکی از مساجد جزو امام و مقصد استاد فاد او سید محمد حسین است
 محمد رضا سید نعمت الله سید محمد از سید تقی بن سید مرتضی که بچونانی در
 گذشت و اولاد از و خلف نشد از سید حبیب الدین سید مرتضی در شبان
 یک پسر خلف شد سید تقی و در گذشت ذوالفضل الجمیع و ایشان الرفع
 السید محمد شفیع بن السید طالب رحمه الله فرزند نخستین و والد بزرگوار
 و نسبت بمن و دیگر برادران بغایت نیکو کار بودند کاهدمت فهم دستقا
 سلیمه و جامعیت غنون علمیه خصوصاً ریاضی اصول فقه موصوف و به
 تحریرین الافاضل معروف بطبعش نهاد و رایج و کاسد و محکمات حق و کامل
 و پیوسته طمانعاً و وضعای هر یار و دست دریا نوالش شک ابر بهار
 بود و در شوشتر از عم فالیه تقدارش سید عبد الله عربیت و نجوم دان
 استعاده نمود و بدرجه کمانی رسید و از انجا روانه عقبات عرش
 درجات و فقه حدیث را از خدمت شیخ اجل مهدی فتونی و شیخ یوسف
 بحرانی و اصول بد از استاد الافاضل آقا محمد باقر بهبهانی اصغفرانی

و حکایات را از آقا محمد باقر میرزا جریبی که صیت بحر و فضیلت هر یک از
 این بزرگواران را فخر حق امانا مال دارد و از غایت ششمار مستحق از
 اوصاف آنند تکمیل نمود و در ارزش اکتساف کربلا مجاور گردید شیخ محمد
 و شیخ یوسف در مراتب فقه و حدیث و رجال امام اعلام و طاب الکلام
 و از جمله اخبارین بودند آقا محمد باقر بهبهانی از اصحاب شیخ المحدثین است
 ملا محمد باقر مجلسی مجتهدی عالی شان و از کبرای اولیای زمان بود قبل از او
 فن اصول را اینقدر رواج نبود پیش از فضیلت اخباری و قلیلی اصولی
 یا متوسط میان اصول و اخبار بود و آنقدر که اکنون رواج یافته است
 رونق بخشیده آن علامه تخریر و بیان دیگر حالات و مباحث از حوصله کتبی
 و او خود در اصول و حید عصر و حسد و غیره بود در آن اماکن ریفی که عمر او
 از تسعین گذشته بود و بگذشتش رسیده ام چند سال قبل ازین وفات نمود
 یا بعد رسید عالی مقام سالها در خدمت او تلمذ نمود و از بزرگت تربیت و
 انجاس آن وحید دوران با علی و ربه فضیلت نمود و نمود در شرح مبسوطی
 که بمفاتیح مولانا محمد حسن کاشانی نوشته آن در الامتقاها و در امامت و معاونت
 و در آن اماکن بزرگت و اعزاز رسیده ضیاء بخش انجمن افاضل و صاحب
 دانشوران کامل بود در فن طبابت باینکه حسن زمان و انگشت نام و در استخراج

و احکام نجومی بدیهیاً منمود و یکی از سنوات رودخانه فرات
 طغیان نمود و باین سبب نهر حسینیه که بارش اقدس می آمد در آب
 و در تابستان آب از آن نهر کاستن گرفت تا بالمره منقطع گردید و کما
 و سکنه از هلت آب در رحمت بودند و تنقیه و تعمیر آن نهر را مبلغی خطیر است
 تا آبی بر وی کار آید اما محمد باقر و فضلامی یکبار و در تکلیف سفر بند و تن
 نمودند که از اجیاد این دیار در باب تعمیر نهر و بعضی اماکن دیگر از رودخانه
 عرش و زیادت که بسبب اندر سس از هم ریخته بود استمداد نماید حسب
 الاستدعای فضلامی حقایق آگاه و طلباء مخلصانند و در آن اماکن
 عرش اشتباه نموده وارد بصره گردید و از آنجا یکی از چهارات تکلیف که
 در امر چهارانی لایق و در محارضا با بجز خا و لوازم خرم و احتیاط
 هنگام طوفان و تلاطم باستقلال فاتی اندسوار شده به معنی عبور و از آنجا
 کلکته که بنزد بنگاله است فرود آمد محمد رضا خان شیرازی طبع بمظفر خنگ
 از اولاد محمد مادی خان حکیم الممالک که از اعیان ایران و احذق حکما
 زمان بود و در آن اوقات ریاست بنگاله از جانب انگلیس با و مفوض
 و در مرشد آباد که شست تری کلکته و مقرری است او بود قیام و شست آمدن
 او مطلع شده کس به استقبال فرستاد و بر شد آباد طلب نمود و بعد از وصول

با آن بده خان معظم الیه مقدم او را با کرامت تعلق نموده در خانه خود نگاه
 داشت اما آن بزرگوار از بسببی که اولین بندری است از بنا در این
 سامان از ملاحظه اوضاع و احوال و بطور زرع معاش و وضع رفتار این مردم
 که بغایت ناهنجار و مشابهتی با اوضاع هیچیک از اقوام ندارد از این سفر
 و هجرت از آن ماکن ملائک پاسبان بغایت متأسف و پشیمان و لذت
 انجم مطلبی که داشت نیز مایوس گردید موسم در پاکدشته بود و از برای
 برگشتن انتظار موسمی دیگر نداشت کام و ناکام شش هفت ماه بهر شد آباد
 اقامت نمود و در ظرف ایام اقامت بشیر از حالات مردم این کشور
 استحضار بهرسانید و دانست که ازین مردم در کتاب اینگونه امور خیره
 بغایت دشوار و امریت محال محمد رضا خان در اماندن بنگاله و بجهت
 خویش تکلیف و در آن آب مبالغه نمود و مقبول نیفتاد نه ماه عدت اقامت او
 به بنگاله کشیده نمود و بسبب رداست آب و هوای گلگه و بنگاله که در حدود
 این رساله شده از آن رقم دکلک بیان گشت بیماری حله و جرب
 که از خواص آب و هوای آنند و سخته ها و خرفات مبارکش گردیده ببند
 پوشهر که رسید شدتی تمام داشت تمام بدن را خارشس خرد گرفته و می توان
 و آرامنداشت سه چهار کس خدمه بنجار و ندان بدن امور بودند و آنقدر

بقوت میخارند که منجر بهش میشد جواب و خوراک بالمره کناره گرفته بود
 و تمامی اوقات به بیقراری میگذاشت بکجه معالجه از بندر بو شهر صوب و
 الا فاضل شیراز که بلاطت آب و هوا ممتاز است عطف همان نمود و
 در آنوقت شیراز تهاکه سلاطین نذیه و آنقدر از هر فرقه دانشمندان در
 مستعدان ارباب صنایع و در آن شهر مجتمع بودند که بیرون از محیط شمار
 از آنجا بود حکیم دانشمند یا فرهنگ میرزا محمد نصیر طیب اصفهانی که
 سرآمد فضلای نامدار و اذوق حکمای والاتیار و در خدمت پادشاه
 و ارکان دولت تقریبی تمام روزگاری اقامت داشت در فو طبابت
 از کاک روانچ و روشن بیضای موسوی پیدا و از دم همان بخشش اعجاز
 مسیحی هویدا و از برادر هر دو در حق او شنیدم که آنچه در او صاف
 حکمای سلف در کتب سیر نوشته اند در او بود مشنوی او بود که بر تهاستند
 او گواه و در میان مستعدان و سخنوران شهرتی عجیب دارد بغایت منجید
 و در روزگاری گفته شده است از اطباء اختر از کرم و درین وجیزه
 ثبت مکرم و الا ناظران اموجب و جدشتی القصه میرزای مکرم معالجه
 او پرواخت و امر بود زرش نمود و در حق تمام از آن مرض شفا بخشید و تا در آن
 شهر بود با میرزای موصوفانین و مجلسین و غیره اوقات در منزهات و منازل

دلکش تنقیح بسیر عبرت و نکلیات طب در ازان مسیح عهد استفاوه نموده ما
 تکمیل آن علم شریف نمود بعد از صحت کلی از حامی عدنان بصوب ارض
 اقدس نموده سکنی گردید پس از چند سال بفرم طواف عربین روانه مجاز
 و بان سعادت عظمی تریبیره و ذکر و دید شریف مکه را با او مودتی تمام بهر شد
 بتکیف و یکسال تمام کاهبی در مکه معطره و کاهبی در مدینه منوره و کاهبی
 در طایف که بخومی آب و هوادر آن نواح شتهار دارد و با شریف بسیر
 و کامیاب بود و از شریف نیکو خدیجهای بسیار نسبت بان بزرگوار اصل
 آپس از انجام مرتبه بعد اولی و کرة بعد اخری با ارض اقدس سکنی و عبادت
 و حق طلبی مشغول شد تا در سنه ۱۱۸۶ که مرض طاعون از قسطنطنیه اسلام بول
 عراق عرب سرایت نموده تمامی آنحد و دوا فر گرفت و خلقی انبوه که عدد آنها
 را خدا نفا اندوس آن مرض گذشتند در بغداد که اعظم بلدان عراق
 عربست در روز اول بمقادیر کس بمردند و در روز دوم و سوم از حساب
 در گذشت عقیبات عالیات که مشون با فضل و علما بودند همه آنها در گذشتند
 که سعدودی که فرار کرده تدا در اجل آنها تا خیزی بود سید محمد سید زینا که از
 ادبای مدوزگار بود تا پنج آنرا طاعون عظیم دید چون امتداد بهر شد
 که سنه ۱۱۸۷ داخل شد طاعون عظیم فرمود آن بلتیا بصره و بوشهر سرایت

کرده سکنه بلاد مشهوره و دیهات و احشام با دیده نشین آن نواح همه
 بردند و من در آن وقت بشوش شهر بودم مردمی که از بصره و عراقی عرب
 فرار کرده بودند و بشوش آمده و آن مرض چهار فرسخی شخصی رسید
 رسید مردم بهم برآوردند و فرج اکبر ریاضه حکام و اعیان اندیری که بخاطر
 رسیدن حاجی دست نشین و بالتقدیر موافق افتاد و در اندامی شهر بستند
 و بمراسم قیام نمودند و گذاشتند که صدی از طاعونیان تا دو ماه داخل شهر
 شود آذوقه و مایحتاج بجهت آنها بصرای که بودند میفرستادند و ندکان بند
 را در آن قرب بصره از نجهت بر میگشتند که با آنها مخلوط نمی شدند حق تعالی
 محافظت نمود که آن شهر رسیدید عالی مقام در آن بلده پامی شکیبائی
 افتاد و از جوار رسید الشهدا جدا شد بسیاری از شوکان و متعلقان او
 که شدند و او را حق تعالی محافظت نمود و آن بلده یکی مرتفع گردید از قوت
 افاضل و احباب و تنهایی بسوار آمد و در طول بود بغرم شیر از برآورد
 بصره و بوشهر و در بوشهر چندی توقف کرد و باز با شتیاق و حصول عقیبات
 بصره برگشت که سانحه محمد کریم خان زند بارومی واقع شد و او در بصره گرفتار
 گردید که مجال برآمدن نیافت محل آن قضیه آنکه پاشای بغداد باز و او
 سکنه عقیبات از جماعت قرلباش بدسلوکی را پیش نموده و چو

کزاف بسیاری از آنها و از قلیسل مردمی که از طاعون باقی مانده بودند
 معاصره می نمودیم تا رت موتی طاعونی مردم از رفتن آنها بجا
 او بدر بارشاهی عرض نمودند او حیدرقلیخان زنگنه را که از عظام را در
 صفویه و از امرای عالیقدر ایران احوال اعظم آن سلسله بر متبعان میر
 پوشیده نیت خان عالیجاه سلاله آن در دمان بود جهانزیده و آفاق
 گردیده معلوم متداوله مربوط بدانستن اکثری از لغات و اسننه بیگانگان
 معروف و طلاقت لسانی عجب داشت بغداد و ستاده بنصایح و پذیر
 پاشا و از ان حرکات منع نمود او در جواب عرضیه متفلسن بخان بی فروغ
 نگاشته فتح الاجاره را اخصت انصاف داد و بهمان ظلم و ستم و زیاده
 از سابق برود در مشهد کالین جمعی اگر قار ساخته خوب بسیاری
 زد که یکی از آنها بر دانیچر که بجنوب شاه می رسید بتقرار شده محمدصادق خان
 زنده برادر خود را و نظر علیخان نند که یکی از بنی اعمام او بود و در لشکر
 کشی و سپهبدی شهره آفاق بودند با لشکری انجم خست خیر بصره و بغداد
 ناز نمود محمدصادق خان از شوشت خور نمود به بصره رفت و آن شهر را
 میان گرفت و در آنوقت تسلیم بصره سلیمان آقای رومی بود که در میان
 آنها بشجاعت و راسی شهرتی داشت او سباب حصار آما و خست بجز است

شهر قیام نمود و فوج قزلباشش اطراف آن نواح را لکه کوب هم ستوران کین
 نمودند و سلیمان آغا در آن کار پامی ثبات بیفشرد و سید عالی مقام از جمله
 محصورین و اعظم را با او بودتی تمام بود یا بعد ایام محاصره چهارده ماه
 بکشید و کار محصورین از زبوسنه حال و قحط غله و ماکولات بجائی رسید
 که بخوردن حیوانات غیر ماکوله مانند سگ و گربه شروع نمودند و خلقی ^{مشیتا}
 تلف شدند و میان از در استیمان در آمده سید عالی مقام را بجهت تشییع
 مبانی مصالح و سپردن شهر و قلعه نزد سردار فرستادند او سخنان
 مناسب بسردار گفته و در ظهر کلام الله و شیعۀ متضمن عدم تعرض بجان
 ناموس قاطبیه سکنه بصره از او گرفته بسلیمان آغا و سرداران روحیه
 روز دیگر فوج قزلباش بشارت آورده بجزه از آن شکنجه و صنوق برآمدند
 رئیس منابر و کده ستان ساجد بخطبه اشاعه شری و اذان جعفری و جوه و تکان
 نام نامی و القاب کرامی شاهی زیب و زینت یافت سردار زر بسیاری
 از مردم حاصل نموده سلیمان آغا و جمعی از اعیان بصره را از مسلمان
 و قرنکی و یهودی و ادنی یورغمال یا پسرخود علی نلقی خان روانه شیخان
 نمود اخوی میرور مکتوبه بمن در شوشتر نوشت و به نیکو کاری نسبت
 یا سر امر فرمود روزی که وارد شوشتر شدند سلیمان آغا را باد و کتکس از

از مخصوصان او یکی از سنازل جا دادم و بد بگوئی و غمخواری او پرده ختم
 و پیرامردی با تمکین و صاحب رای متین و عزم بلند یافتم در آن روزها
 با اینکه من از بدایت حال بتاثرات کواکب و احکام نجومی بسبب اعتقاد
 باستخراج و تحصیل آن جدی موافق داشتم و در آن مستغرق بودم و سلیمان
 آقا از مستقبل احوال خود التماس نمود موافق قوانین نجومی آنچه بنماطر رسید
 نوشته باد و آدم از آنچه بود رسیدان بیاید وزارت بود و او که مطابق
 اتفاق افتاد بعد از چند روزی ره نور و شیراز و از حضور شاهسی اغراض
 یافت و بعد از سپری شدن عهد آن پادشاه سلیمان آقا با مستعد آوردن
 و حسن اخلاق که همواره با اعلالی و ادانی بقرونه و مواسات بمعاشرت
 از شیراز بسلاست برآمده پوزارت بغداد بسید و سلیمان پاشا موافق
 کرده و سالهاست که در آن نواح فرمان فرماست سادگی که با سکنه
 عتبات از غریب و بومی و زوار و سردین قزلباش دار و از غریب و کاک
 است بعد از واد موصوف و غمخواری رعایا و برابری و دست با این
 عهدا و بعد از آن نواح بغایت عمور و از هر جا مردم در آن دیار شتابند
 و سکونت نمایند احمد خان خوبی که یکی از حکام آذربایجان و از اخیار زمان
 بود میرزا محمد رفیع ولد میرزا محمد شفیع مستوفی الممالک را که از افاضل و کاک

روزگار و ارکان آند یار بود با وجهی معتد به بسامه و تهرین را در اوقات
 که من از مجاوران آستانه کاظمین بودم فرستاد که آن روخته عیای
 و سردابی را که در آن غیبت کبری واقع شده است بوضع آستانه خف
 اشرف از نو بسازند کارکنان و معماران زبردست از ایران با او
 از پادشاه اجازت گرفته عمل شروع بکار نمودند و بنیاد آن عالی بنا
 سردابی که در آن دو تابوت گذاشته بود ظاهر شد مورخ تاریخ اربعانه
 در بعضی که تا آن زمان چوب آبن و رسیما که بر آنها پیچیده بود بحال خود برقرار
 بودند از قرائن خارجه مردم را کمان شد که این دو بیت نیستند مگر از خلفای
 عباسی و خواستند که از آنجا بیرون آورند و بنجانهای خلفا دفن نمایند
 قضات و افتدیان بغداد شوشش نموده بیکدیگر بیان آن بلد را که فواج
 پادشاهی اند و سوسه نمودند و مملکت بیانات مجموعی غوغای عظیم بر پا کردند
 و از اینطرف نیز همایان میزرای عظیم بقدر چهارصد پانصد کس مستعد
 حرب و پیکار گشتند میزرا آنها را منع آمد و صورت واقعه را پادشاه اطلاع
 داد آن را فاشند با تدبیر و رای مجبسی مشغول بافتدیان و قضات علما
 و ارباب مناصب فاشه آراسته داشته از آنها استفسار نمود که این
 روخته مبارکه و سرداب چگونه در فن باین به این محل غیبت صاحب

الامر کشته است آنچه از احادیث و سایر بر شما معلوم است بر است گفتار
 بیان نماید آنها بعضی سانیه اند که این روضه منوره خانه سلیقه النقی
 و ملک او بوده است که باریت یا بیع با او منتقل شده با و شاه خود بخواب
 آنها میباید رفت نمود و گفت هرگاه این مقدمه را مسلم و شقیم بر کس که درین
 خانه داخل شده باشد غاصب متقلب خواهد بود و امر و زعم را که در حقیقه
 صاحب این خانه اند قوسه تمام است اگر غاصب را بیرون نمایند
 عجب نیست و مقام دست بر آوردن بضرر نه و بقرنلباشیه اشاره نمود
 که شما محقید و کسی را جای دم زدن نیست آنچه خواستند کردند و آن عالی
 بنارا با تمام رسانیدند و من در آن مکان تبرک با میرزا سابق الا نقای
 صحتهای طولانی داشته ام از افاضل اعلام و اکابر عالی مقام بود و در
 فنون علمی مخصوص در عقولات و شکایه عالی داشت و در خدایش
 و در ویشی با اینکه در دنیا صاحب جاه و خیر بود و شبیه و نظیر نداشت
 در پنج فوئش مسموع شد بجهلا برادر بر و بر بعد از وقوع این سوانح از راه
 بروضات عرش درجات نمود و اخراج قزلباش آن نواح را فرود کرده بود
 اندر چند کبکس نوشته بود و سردار نیز اجازت نداد و در بصره ماندن
 نیز بر او بغایت بشمار میبود چه از قزلباش و افواج عجم حرکات جاهلانه چند

که طریقی آنهاست بطور پیرسید که منافی را می بودند و طرفه تر این است که
 رویان او را محرک سردار و نشانی بجز کلمات میدانستند از آنجمله در ذی قردان
 سردار با بندهام بقعه و عمارتی که بر قریب که از عشره مشره در چهار فرسخی بصره
 واقع است صادر شد که تمامی بنی و عمارات آنرا خراب و تخریب و شکافند و
 بجزقیهای دیگر نیز عمل آوردند آن الاجاب بخدش مشافت و باو گفت
 که این حرکت در مال حال عجم و قریبش نهایت مفروضت نازیباست و سعیها
 نمود تا او را از این حرکت بازداشت خدمات شرعیه بخدش مرجوع بودند اما
 او نظر بر بحال مال اندیشی تماشایی داشت و در تکلیف نمیکشت که درین اثنا
 محمد کریم خان در شیراز در گذشت و محمد صادق خان سردار سبب این سلطنت
 در برآوردن از بصره تائب نمود و بجلت روانه شد آن ترک و از نظر بجز کلمات و نشانی
 نسبت برومی نماند بصره و رفیق عیبات را اصلاح ندانست روانه بندر بوشهر
 گردید و آنجا بود که سلیمان پاشا در بغداد استیلا یافت پاشا قدر شناس
 افاضل و مریان کار را بود و خوبی بحال ملاحظت باو نوشت با برای عثمانو که
 بصره و بقعه او بودند فرماد که بجای ماسلات مخلصانه بخدش نوشتند و
 تکلیف آمدن بعیبات نمودند بعد از رسیدن آن مکاتبات مرا از شوشه طلب
 داشته و در آنجا گذاشت و خود در وادیه بصره کرده استقامت من هم بصره

اتم و در دانه غنایات گردید و دو سال در آنجا فیضیاب بود و خود بهره
 نمود شوق وصول بوثاق الوفا اجداد کرام او را گریبان گیر شده روانه شو
 گردید چند ماهی در آنجا مانده باز بصره آمد و مرا بجزاد فرستاد و فرمود که اگر
 بتوانی با مردم کمتر آشناس کن که پاشا از ورود تو بجزاد مطلع نشود تا آسود
 روزگار بمانی و این امر ممکن نشد بسبب بعضی خدمات که در شوشه نسبت
 پاشا بعمل آمده و بعضی احکام نجومی که اتفاقاً درست نشین شده بودند پاشا
 بامذن من در بغداد اصرار داشت و برادر صبر و راضی میشد و مرا نیز بدون
 تردد می گزوه بود چه قطع نظر از بیانیت و عدم مجانست افاضل و دشمنان
 در آن فقه بیانیت نادر و سرمایه افاضل و اعلام آنها که با فندیان هشتهما
 دارند و بکمال مرتبه در میان آنها با عزازند مختصرت بسائل فقه حنفی و پاره
 از فنون ادب دیگر از سایر علوم بی بهره اند بهر حال دو سه سال در آنجا
 بودم پاشا و اعیان آنجا را ملاحظت نمودند حاجی خضر حلی که یکی از اعیان
 پاشائی و امامی مذیب بود شبها نزد من آمدی بعضی سائل فقهی نجومی را
 خواندی بعد از دو سه سال که در بغداد متخفی شد مرا بصره طلب فرموده
 در خدمتش بیاخته و مذاکره فقه و حدیث مشغول بودم شوق سیاحت
 و ادراک خدمت افاضل هر دو با گریبان گیر شده غم این مملکت نمودم

آن و الا جاه که از اراده من مطلع شده ملامت نمود و فرمود این کتاب را
 لایکذب بله من این معامله را کردم و زیان کردم و پاره از رشتیهایی
 اوضاع و اطوار این کشور را بر شمرد و تکلیف رفتن باین باروم نمود و نصیحت
 او سودمند شد و باینجه یاد کردم و از این و زمانه و زارا لام و مکاره و
 و بهرمانی و مرفاوقات ببطالت و بر ایگان باد و اون عمر که انما به معاش
 قومی فرود بایه رسید من آنچه رسید نمود بعد از روانگی من بسیارش و هشتم
 شفقتی که بمن داشت از جدائی و بیکسی او را در براج و حشتی مستولی شده تن
 هر من عارض ذات مبارکش کرد و در سال اولی که وارد کلکته شد
 مکتوبی از او رسید که در عنوان آن این بیت نوشته بود *ریزیم زده*
 کوب بیا و خست شبها تا یک شبی ارم با این همه کوبها و فقرات
 و چهار آتی چند متضمن و خست و بیکسی در آن مرقوم بود که دل الفت
 را بقرار کرد دانید تصمیم غم نمودم که در موسم دیگر بخدمت شما
 ما بهی موسم در با باقی بود که مکتوب یکی از دوستان رسید و در آن مرقوم
 بود که آن بزرگوار تقریب بعضی بیماریها روانه شوشتگر دید که بعد
 پردازد و شاید که نموانست بنی اعمام آن و خست طبیعت باش و محبت
 که اید در ابواز که نیمه راه است بر من ذات بجنب احاطه امراض دیگر

در ماه جمادی الاولیٰ ششمه اربع و اتمین بعد الالف بملا اعلیٰ بال کسا و
 دوح عربان بعدل افاضل و اتمیا گذاشت و حسب الوصیت بجایزین
 در خون گردید شرف قدس الشهدا اولاد او سید محمد علی که در جوانی
 بلا عقب در گذشت و سید محمد حسین حقوق تربیت و تعلیم آن برادر از آن
 تفسیر است که باین وجیزه کنجایش آن نماید هرگز در تربیت و نیکو کاری نیست
 پس در حضور یا غیبت هر جا که بودم تقصیر را رضی نشد **اللهم استکبره**
فیه قدر ادیش الجنان میر محمد حسین صفهائی الاصل که احوال او
 در ذیل احوال خاکساری آید به تغزیر پرسی آمده رباعی در تاریخ گفته بود
 بمن داد و فاتحه خوانده تسلی نمود یک بیت آن این است چون دل سپار
 رفته ز سال تاریخ در دل آمد **علیم رضوان الله** ^{۱۲۱۳} تمهید در این
 تاریخ دل است سلمه الله ذوالنور الازهر سید محمد جعفر بن السید طالب
 سلمه انداز جهاد و پارسایان و زکار و در حسن خلق و همت فطری دوره
 ادوار و بجز خواهی عباد از اعالی و ادانی معروف و درجه پیش مانج
 مطالب سائلین معروف و در آداب مجلس و در کین صحبتی سلیقه اش
 کمال رسائی و در وجود و ایثار ذاتی ناسخ افسانه حاتم طائی است
 فیاض متعال خلقی با و کرامت کرده است که با وجود بی بضاعتی هرگز

سالی را محروم ندانند است در بدایت حال تحصیل مقدمات را در آن
 شوشتر نموده و در فارس عراق تحصیل طب و نجوم پرداخت و در هر دو
 بکمال رسید از اینجا بهندوستان افتاده بناگامی بسیر عمر و حقیق او در آن
 فوج ندیده بودم هر استن رضاع بود که او بر آمد بگلگته که رسیدم از وفور
 اشفاق بر او روانه از کهنه و اینجا رسید و باین سعادت مستفیض گردید
 و عالیها هم در آن بلده روزگاری بعزت و ازد و طبابت مشهور و طبابت
 در ویش مسلک و از اوده است یا بسی توفیق خود بوطن رفیقش گشته الله
 بارک بعمره و اولاد او سید علی اکبر سید محمد اخوی سید محمد صادق
 بن سید طالب در محرم ۱۲۱۵ هجری بعد از او را که سعادت زیارت رود صد ضریفه
 در بر کشتن باصفهان وفات نمود اللهم ارحمه اولاد او سید محمد سید علی
 سید حسین سید نعمت الله اخوی سید نور الله بن سید طالب ذکر و خلف نشد
 احوال خاکسار که مکرندگان بر از مطالعته آن بجز نفرت و قهرت حاصلی
 و ثمره نخواهد بود در خاتمه کتاب خواهد آمد السید العالم علی الا عظم السید
 ابوالقاسم بن السید رضی وی از اکابر امرای دکن و بحالات شان
 مشهور زمن مهر جات سب آسمان امارت و سردری و کویب در خنده
 سپهر زرکی و بر شری صاحب حضرت عالی و فیابخش ساخت ادانی و اعلا

از اطراف و کناف عالم مقصد طریقام و بارگاه سپهر اشتیاقش
 محط رحال عرب و عجم از میدان خلیج و بحر حمت شده است که مرکز
 از آن دو حامی عجزه و در ماندگان و نجوم ارباب جویج و اتفاقا دو کان چند
 که مردم عوام و فرودمایگان باشد و خود بخورد و ناتوان باشد افسرده نگردد و
 با نجاج مطالب آنها گوشه در امور ملکی و حل مشاکل عظیمه رای عقده کشایش
 یاری و در رسائی فکر تنزی و بنس سیف قاطع است و ولادت با سعادت آن
 حال نجاب رو پنجمین ماه رمضان ۱۱۶۶ است و سنین ماه بعد از آن
 بحیدرآباد اتفاق افتاد حیدرآباد از بلاد نصیبه دکن که تحت گاه سلاطین قطب
 شامیه و همینه بوده است طول آن از حرار و حالات قله درجه و کسری و غیره
 آن از خط استوا پنج درجه و اما دقیقه است مملکت دکن همیشه میان هفت
 پادشاه یا دستگاه انعام داشته و حیدرآباد در سال زمان بیعایت
 معمور و بخوبی آب و هوای مشهور بوده است آثار خرابه بسیاری در آن نواح
 بنظر می آید که بر عظمت و وسعت و معموری آن شهر گواه و هر یک بر یونانی
 و نیای دون و بی نیازی قادر کن فیکون دلیل بی اشتباه است سلاطین
 قطبیه را بعارت و آبادی آن الهائی عظیم و پیوسته مجمع افاضل علمای
 عرب و عجم و محط رحال دانشمندان اصناف عام بوده و نظریه رشناسی

دستداد ذاتی که داشتند از اقصی بلاد عالم هر دیار که از فضل نامی و
 از علمای شانی یافتند او را نزد خود طلب فرموده با کرام و اعزاز و خدمت
 گذاری او را تقدیر میکوشیدند که مشتمل منافعات و مبراجرات این کشور گشته
 سکونت یمن و مانند سید عالی شان سید محمد نجفی و سید الافاضل سید نظام بودند
 احمد و دلش سید علیخان دومی خلف سلسله استاد البشر امیر غیاث الدین
 منصور شیرازی است و احوال اعلام اینچنان در چون صدر الحکما امیر صدر
 الدین محمد دشتکی شیرازی و سید مبارک شاه و میر جمال الدین محمدت و
 غیر هم بر ارباب بصایر پوشیده نیست بتکلیف پادشاه معدلت پناه شاه
 عبدالعزیز که در اکثری از علوم صاحب دستگاه بود اول سید نظام الدین
 احمد و اردبیل را باد و بسهل فاصله سید علیخان نیز ارتحال و مدتی با کرام
 و اجلال گذرانیدند یکی از پر و گیان سلطنت را بان عالیجناب منسوب و مناسبت
 شرحه را بنامش منقوض داشتند آلات و اسباب تجمل بخت او سدا انجام
 نمودند که محاسب و هم از احصای آن معترف بقصورت و با آنهمه تجمل و احترام
 بعد از خدای کرامت تمام از مکت در آن مقام بخاطر او راه یافته قطع
 علایق از آن دیار کرده خود بکرمین شیرین نمود و بدست خود و سخا بطرف
 قبیل و احوال همی دست گشته بقصد زیارت مشهد غروی و ائمہ عراق

و با شتیاق و وصول با و طمان اجداد اهل با کار و این حاج ایران نجف اشرف
 آمده بعد از حصول سعادت زیارت بصورت ارسلان صفتان نهضت
 نمود از شاه سلیمان صفوی انحراف یافت اراده تفویض منصب صدارت باد
 داشتند و نوزارت اعظم تر نبودند بلکه بودند اشخاصی که در پایتخت و منصب
 بودند و سیلها برانگیزند تا پادشاه را از ان اراده بازداشتند علو مقام آن
 بزرگوار نیز از معامه و نیاز طلبان سرباز زده بشیر از بیاض رفته غفلت کرد و با یک
 جهلتی در بهانهها بجوار رحمت الهی رفت و در جوار اجداد خود مدفون گردید روح
 رفیع سید عالم فاضلی جامع و در علوم ادبیه یگانه روزگار بود شهسور و
 احوام منتقصی شده که چون اشاعری در عرب ظهور نیامده از آثار شریف
 بدایع رقم اوست در مدح سعد بن محمد شریف که ولقد حسن و اجاد شعور
 ألقى العصفاء انتهى القصد هي مكة و شريفها سعادت شری
 مسو طبر صحیفه کامله دارد که بر فضیلت و حسن بلاغت و کواحه است استی و اکنون
 از طعیان تعدی و نیزان ظلم عالمان آن شهر بلکه آن مملکت بالمره خراب
 و ویران و سکنه آن متفرق و پریشان و قلیلی را که طاقت حرکت نیست بیجا
 قحط و فلاحتی با شنبه باین سبب و ضلع ریاست در هم و توانین فرمان
 خرابانی نامعظم و بی تیزی و جهالت بر طبلع و قاطبه سکنه منطبق و مرسم است

در تعلق این کشور بہر جا کہ رسیدیم و بدیدہ انصاف با و مصلح آہنا نگریستیم
 خاصہ درین شہر قرمانندہان و روسا را قطع نظر از جاسہ کہ دارند فرومایہ
 از اکثری از رعایا و زیر دستان یافتیم با اینکه اقرب بلاد لکتر ہندوستانست
 بخط ہندو او باہین علت یہا نیست در آب و ہوا بی نظیر باشد بسبب کثرت خرابہا و
 اما کن غیر سکو نہ آنہم تہیل یافتہ رذارت ہواسی آن از بلاد دیگر بیشترست با جملہ
 سید و اولیاء مقام سید ابوالفاسم را بعد از آنکہ چہار پنج سالی از عمر برآمد والد بزرگوار
 بوجہ تعظیم مبادی سکہ اورا بسید جواد بن سید عبداللہ کہ ذکر او گذشت سپردہ
 از و مقدمات فرا گرفت انگاہ از فرط اشفاق خود بتعلیم و تربیت او پرداخت
 و بعضی انفاس فن عالیجناب در عربیت بدرجہ علیا ارتقا یافت انچہ را
 از والد اخذ میکرد و با دیگران مذاکرہ می نمود بسن رشد کہ رسید روسا
 و اعظام اورا تکلیف خدمات و مناصب شریعی نمودند و صہارت را با و منقوض
 و شتمند و بچنان مباحثہ علوم مستغرق بود و بغایت نیکو منظر و خوش
 و گاہ گاہ صرف اوقات بانشا و شعر فارسی و انشامی فرمود
 از حوادث زمانہ و نوادر اتفاقات آنکہ در آن ایام کہ جویش جوانی در ۱۷۰۸ شمسر
 وزنگانی بود جذبہ حسن ماہ سیمانی بشیوہ در با شہا بلکہ کن از دست
 و دوکان و خان نشیمان آن سکہومی زچہرہ چہرہ سہ وایہ نمود و ملاحظہ

اور اشیفتہ ساخت و از دل بقرارش فتنہ و آشوبے برخواست عندلیب
 دل شوریدہ ہش بگلیانگ بلند این نغمہ سرسبزین گرفت پیت ماوریں سحر
 سیر سخاۃ نمایدیم بد اوقات دعا در رو جانان نہادیم، و طرف ترا نیست کہ اونتر
 دل از دست دادہ آشفته و والہ بود زاوینیشینان کاخ و ماغش را طرف شورے
 در افتادہ بزبان حال مقال این بیت می سرود بیت فاش میگویم و از
 گفته خود رشادہم، بندہ عشقم و از ہر دو جان آزادوم، از در سن و مباحثہ
 نکل و بشعر و شاعری رغبت فرزونی نمود و صرف فکرش بہرستی و سنجیدگی شفا
 بود و اشعار عاشقانہ بسیار می انشا فرمود و الحق آن اشعار را ردی و اثری
 دیگر بہت بغایت ستانہ گفته شدہ اند پس از ان حادثہ بانکہ فرصتی اورا بسیار
 صعب عارض شدہ بعد از دو سہ ماہ حق تعالی از ان مرض شفا فی الجملہ بخشیدہ
 باز بتعلیم و تعلم پرداخت سیکہ از اطبا جاہل بحجت تقویت در رفع نقاہت معجون
 خست الحدید باو خوراندہ بیماری صعب تر و بفساد خون منجر گردید و ہسم
 در ان اوقات والد علامہ ہش بلا اعلیٰ منزل گزید و از ان روز تا حال طویل
 در بخور و بہرہ او از دولت و جاہ منحصر بہت بانجاح مطالب سائلین و
 قضا حوائج مومنین ہرگز کہے چین بچین اوندیدہ و از در گاہ ہش
 سائلے محروم برنگردیدہ در انشاب فارسہ بطرز ہندوستان کمال

بجمال و در صفائی طینت و صافی طوبیت بهیال است بعد از وفات والدش دوسته
 سال و گیریم فی الجمله آن سررشتهها منسوق و منتظم و کسب فیضاتل صورت و معنوی
 بر طبع نقادش منعوش و مرشم بود و باغوا سے امر سے جاہل باور مہام
 دیوانہ گدہ آشتہ بخوی کہ خاصیت جوانان است کم کم مزاج با نظرف مایل گردید
 و با استعداد ذاتی کہ دہشت و در ہر فن کہ ہمت می گماشت ملکہ بیشتر روز بروز
 مرتبہ امارت و برتر سے فزونی گرفت و ساز و نیاد ایسے رسا ترافت
 تا اینکه بحسن خدایات سر ایدام سے عظام و مرجع انام از خواص عوام مسند
 بزم بزرگے و شوکت و از مقریان خاص بندگان عالی نظام الملک بہاد
 آصفت چاہ ثانی نے نظام علیخان فرمان فرما سے این مملکت گردید بسیار
 فقر و اساس فضیلت را کہ از سالہا و چہ ہ بود برجید و بصحبت رؤسا
 و اعظم گردید آنحضرت و جاہ نخستین نما ند و باور رسید آنچه رسید و حق این است
 کہ مفصل و قایمی کہ بعد از والد بزرگوارش گذشتہ اند اصلاً قابل تعرض و
 ذکر نیست چه در ذکر آن سوانح بخواست بعض قبایح امری شناعت آثار
 ایند بار بقلی سے آید و مقتضی طبع و مرغوب وقت نیست اما از ذکر شمس بہت
 ارتباط کلامی لا بد و ناچار است تا کلام را صورت اجمالی بمرسد و ناظران
 انتظار سے نما نہ پوشیدہ نخواہد بود کہ در این جسد و زمان مملکت

دکن چهار قسمت مختلف فیما بین چهار رئیس مقتدر انقلاصم وارد عت
 انگریزیه که بحسن معاشرت و شجاعت و نیلونی تدبیر بیشتری ازان سرزمین با
 بشرف در آورده اند و در حصه خود فرمان فرما و آنقدر ملک بهم نجات معهود
 و آباد است و دیگر مرسته که رایان بنده و جماعت بت پستانند باز و حام و
 کثرت و زیادتی عدت حصه آنها بیشتر از دیگران و کمتر از انگریزان است و بظلم
 و بیداد چندان جرمی نمیند و در آبادی و ویرانی ممالک آنها حالت نالیه دارد
 و دیگر بندگان عالی نواب نظام علیخان بهادر است اگر چه در جوا اینها مشار
 کارهای سترک و بهمد این فرق غالب بود و سه مرتبه با قوم بدسکال مرتبه
 مصاف داده خلقی انبوه از آنها عرض تیغ تیز کرد و امیده پوز را که مقریات
 آنهاست تصرف نموده اکثری از سعادت آنها را آتش زد و باز بالتماس قبول
 پیشکش بقتضای مروت با آنها رفتند و لیکن از بخت سال است که بسبب
 کیرسن و شکستگی از مملکت داری عاجز و کار با امرای براری و تدبیر است
 مملکت خراب و ویران و رعایا متفرق و بیسایمان چهار پنج سال قبل ازین بسیار
 این سرکار و مرسته بوجه بسیاری اسباب وحشت آماده گشته امر بمخاصمه
 انجامید بر معظم بالمشافه و بعراض نیازه بحضور بندگان عالی عرضه داشت
 که بین قوم بدنها و در عدت و کثرت اضعاف مضاعف افواج سرکار و با آنها

مصاف دادند و نیز خرم و احتیاط و درون خاک افتادن بنامند
 زبورت چون اکثری از امراء با غرضی که خود داشتند درین کار متفق نبودند
 کسی از سخن نشنید و اگر شنید نفهمید و در چهار دو منزلی حیدرآباد با هم متفق
 نمودند و اوج این سرکار تاب صده عملیات بسیار آید و در پایشان
 پیش رفت و بعضی از امرای عظام زنده دستگیر شدند و اینها نیز مقتضای
 انصاف متعاقب پذیرد و اختدرو ساء و عظام همه سرخالت در پیش فراموش
 آباد پیش گرفتند و برامی میرعظم تحمین و آفرین کردند و یک تین سلطان
 ولد حیدری از زمین داران دکن که حیدر نادر از بعضی اجای کهنه دولت
 و ملک و سائل گرفت و خود مستقلانه بدون منازعی فغان و ابود و آنداد
 بتدریج ناچیر کرد و ایند سرحدات ممالک اربعه بهم متصل و در سبایا یکدیگر بنا
 فغانه مآشاتی داشتند بعد از آنکه ریاستیان سرکار بسبب اندر اس ضعیف کردن
 مرسته که بیشتر ممالک هندوستان را از مقوله و التجار جنب اندنی باین مطلب
 برده همواره دست تطاول در از و بیشتر آن نواح را با سخت و تازگد کوب
 حوادث داشتند علیا وزیر دستان را چشم بر امر ابود که تدبیری اندیشند
 امرای سایش طلب در عرصه نمایی بلاف و کراف خاطر عجزه را در نجه مید شنند
 و امری از آنها تمشی نمیشد پس سلطان که غلبه مرسته و ضعف این سرکار را

اور این طرح دامن گیر شده بامر بسته نوع سازشی نمود و روز پس خدائی که متصل
 ملک او بود نذا جزا بر آمده همه را تاخت و تاراج نمود و سالها بدین متوال گذشت
 و احدی متوجه دفع فتنه او نگردیدند تا پیش آرام از سپاهی و رعایا گزارنه
 گرفته کسی بفرکار خود بود کارکنان این سرکار را بنحاطر رسید که با جماعت
 انگلیسی که مردانی پزیز و در بدستی عهد و پیمان مشهور اند دوستی و مودتی
 بهم رسانند که در اوقات اضطراب کار آیند بمعنی ابا نه اظهار نمودند آنها که
 مردم این کشور را اینگونه شناخته بودند اما ولاکار و قبول این مطلب را منوط باین شرط
 داشتند که شخصی از این سرکار در اینست کار از نموده در میان باشد که بمصلحت
 وقت امور دولتی را با انصرام رساند و طرفین از فتنه و تها و زتنماند بکوت
 این عهد مهم روسا از میر معظم هستند عا نمودند که سرگذشت تدبیر عقده کش
 این امر خطیر کرد و او نیز قبول نموده از جانب زندگان عالی شوکت و جنتی سرف
 بفارقت و آه کلنگه گردید بران سرگردگان مهم استعجال بعمل آورده
 با جلال و کرام او کوشیدند و تا در اینجا بود از لوازم ضیافت و مهمانداری نمود
 بدیگوشی و حدتسکه اری دقیقه خرد گذاشت کردند و بنحوی که خاطر خواه این
 سرکار بود آنها را رضا نمود و من هم در آن بلده گزاره وارد شده بودم که
 گوئی جلال او رسید دوسته روز در استعلام احوال من بود آخر بگای که بودم بی

برود طلب داشتند اشفاق بر او را نه بسیاری فرمودند و تا در آن شهر بود بیشتر
 اوقات را بخدمتش بودم و تا حال که در بند تیره روزی گرفتارم لطف آنکه
 داری کرده یعنی که از نامه بخاری او صلاح این دیار بدیدل و جراحی که بکار میرسد
 بهر اہم مراحم بالتیام آن میکوشید پس از کلکتہ بحیدرآباد و معاودت و در
 جلد وی این خدمت نمایان بطای صله و انعام از قبیل ضیاع و عقار
 و بختاب میر عالم بہادر سرافرازی یافت و مدت دو روز و چہار ہفتہ سال کہ
 سوال و جواب انگلیسیہ منوط برای او بود از اینہج ستودہ تقدیم رسانید
 و باین سبب ابواب تعدی مرہبہ بالمرہ مسدود کردید اما تیسو سلطان فرزند
 و پنداری کہ داشت و او را با انگلیسیہ ہداوتی قلبی بود از مشاہدہ اینحال متہر
 گشتہ باہر دو سو کار اندہ در ستیزہ آوردند و راہدہ مکر بہر دو سر حدت از او فریاد
 بطور میر رسید و باین ہم گفتاگر وہ با جماعت فرانس کہ یہ بیان شکنی بود
 حمدی شہرہ آفاق و در بی انتظامی یاست در کل جهان طاق اند و حدت او
 خطری با انگلیسیہ دارند سازش و رفت و آمد سفر را را آغاز نہاد و آنرا تسخیر
 ممالک ہندوستان کہ فی الحقیقہ بیصاحبان ہست ترخبت نمود یعنی
 را کہ مایہ شروفا ہست و بجزگانہ خرابی و محک و ماہ مسلمانان و بجا
 میشد غیرت یزدگان عالی و انگلیسیہ متحمل شدہ چند کس اسفارت نزد او فرستادند

و بعضی شفقانه اند که دار تا بهنجاری که داشت منع نمودند سخن در گرفت
 و جواب در جوابه بر بیان بیضا فسان نمود شکر می بگران بسر کردی لار و کرن
 والس از انگلیسیه و از این سرکار بسر کردی نواب سکندر جاه بهادر ولد
 بندگان عالی و میر معظم تیره او معین شد او نیز بالشکری که داشت استقبالی
 نموده دوسه بار عیادت داد و منبر هم کردید فوج ظاهره ماده فرسخی سر
 رنگس پتین که مقبره است است و سبت رسیده بهجا صر و بر و انقضا تپوار در استقامت
 در آمده هستند عیای صلح نمود و سر دار انگلیسیه مقتضای مردمی و مروت
 بکراتن و در و رویه نقد و انترج بعضی مما لکس که بسر حدات مملکتین
 متصل بودند از یاد و قیام صلح نمودند و در کس از پسر او را بطریق پوزخا
 بصیانتن آورده مشروط بر اینکه بعد از ادای وجهه صلح و سپردن مالک
 فترعه کارکنان و عمال و لتین آنها را روانه نمایند و چنان شد بعد از آن
 فتح نمایان که بحد را باد و آرد شده از حضورند کا عالی انوار ناقه رائق و
 فائق مہمات بود تا دو سال قبل ازین در سال ۱۲۱۰ با زلیو سلطان مقتضای
 فساد و رون شکستن عهد و پیمان که او را ملکه بود شروع نمود مکتوبی که سر
 معظم از جانب این سرکار با نوشته تمضمین با زامن از قبایح اطوار و نا
 بهنجاری کردار و از تسایح سولی که از پیمان شکنی ترتیب میشوند کا و تالی است

عدیم الشعوری که بر نگارند او مستند می شود اما او متاثر نشد و امر از دست
 مجدد السکری انجم خسرانین سر کار بر سر کردگی معظم و از انگلیسه بر او تا
 آوردند او مجال آفاست بخود ندیده محصور گردید افواج قاهره بی حصره ^{آنقلعه}
 رفیع بنیان که در وقت با سپهر برین دعوی همسری داشت پرداخته ^{انگلیسه}
 که در فتح قلاع بدیدند دادند بفرست تو با آتشبار و خمپاره های صاعقه کردار
 رخته در بنیان هستی محصوران انداخته یکی از بروج آن قلعه را با زمین هموار
 نمودند جمعی از مردان کار و فوجی از تفنگچیان آتشبار بروج برآمده در اصل
 قلعه و شهر خنک در هوست تیپو سلطان خود مردانه وارد ریامی آتش غوطه
 گردیده روی نگراند تا بحکم قصاکوی بمقتل او رسیده در غلطید و سرپای
 لجاج نهاد لشکریان دست بغارت برده بقیه السیف را مان او ندسرد آ
 انگلیسه اولاد تیپو سلطان را مطهر خاطر ساخته نوید عدم تعرض کان و ناموس
 داد و آنها را با متعلقان منسوبان یکی از قلاع فرعیاتین محبوس داشتند
 و بصلاح وقت که رعایا سرشورش نیارند یکی از اولاد در اجهانی سابق را
 که بقید تیپو سلطان بودند از محبس بر آورده بپسند فرمان فرمائی که زیاد
 از اسی براو نیست نشاندند و از خود جمعی بنگار داشتند آن مملکت معین
 نمودند از غنائیم و ملک بقدر می که خواستند این مسر کار حصره دادند

و بطول رحیل کوفته هر کس مقرریاست خود کشت میر معظّم تر وارد وحد را ناید
 کردید بکوالی بلده که رسید از پیشگاه نواب عالی قیل جامعه کوه پیکر کجاست
 سواری او معین با امر او ایمان حکم شد که نادر و سه فرسخی شهر استقبال
 نمایند با احتشامی تمام و شوکتی مالا کلام داخل شهر کردید بمقاد حدیث اذا
 مقر امر بدانقصه امر او ایمان را از این کو کبده و جلال و مشاهد
 این احوال از علوم مرتبه او بخوبی که ششیده و نیاد ارانست دل از رشک
 خارستان کشته مقرار شدند و بفرگشت او افتادند اگر چه بعد از آن با
 کشت فاحش که از مرتبه باین سرکار رسید بعلت اینکه رای او بخصر
 بندگان عالی مستحسن افتاده بود و امر با او بنحاق و نقطه فرصت بودند اما
 بسبب مراقبت انگلیس که قدر شناس مردم کار آمدند امری پیش نشان
 بخشند در سال که شد بحسب تقدیر و سودتدیر میر معظّم را با وکیل سرکار
 کمیتی که بجد را با دست نهار خاطر می بهر سیده کشیدگی میان آمد تقصیل
 آن لایق بسباق این ذوق نیست و بذر که عملی از این مهم ننگ و عاری آید و
 تاغزان را موجب تنفر و وحشت خواهد بود با بجزه بفریب یکی از او اعظم که دم آورد
 و یگانگی میرز و او بعبدر و مکر بود با انگلیس بر میرز و آنها نیز از مراقبت
 و امداد او بملو تپی نمودند آن یار بظاہر دوست است شام این معنی نموده

خود با آنها سازش نموده با او در آن وقت و طرف ترانست که بخورد و بی منت
 آن سید بکینا در آن سازش با او که زید مشهور و سهم داشتند و از حقوق
 خدمات او بالمره چشم پوشیدند مخفی ماند که وجوه تکثیراتی انتظامی در این
 کشور از آن قسمت است که بخیطه تجرید در آید در برابر این مملکت در وسای
 گبار و بحکم یا اقتدار بیامی نوبت و غرور گرفتار و از بوالهوسی و نارسائی
 نبود پیروی امور و عوسن از کتاب ملاهی و مناسی مشغول امور مملکت
 داری که در وقت و غیر لغت و غیر حضرت باری است بدت کارکنان بیری
 و هوش است که انسان نیز از یاد و سرشار غفلت مست و مد هوش و از
 ریکذرتغاف این روزها از آنها با هم متفق نیست و از جانب آنها دیگران اند
 که آن طبقه بر همین پایه ایستادند بالاخره مدار انتظام یکی و مالی و
 شیت کلان است بقضیه اختیار یکی یا جمعی از برآمدت پرست که
 جماعت کو در آن نشینند و می یکنند می آید و دیگر از او بلند پرستی نیست
 او نیز مقتضای حماقت و ذلت و میل بر کس با سالی جنس ایامه و او با
 در پرو باره او بر همه نمود آورد و باستیصال نجاد و شرف کوشد کار
 شرک را به صبر آن و عورتان دهد و القاب کار و شرف را با میان نمود
 و بتدریج براد در رسم معیشت و دنیا داری آشناکشته اقتدار بهر سواد با خود

نعمت او جای همسری بل دعوی برتری نمایند و از تنگ و صغلی و بین و بیم فطری
 یکی که اندک بدگمان گشتند تا گمان بقید و اضحلال او پر و از تدارکی جماعتی
 که همیشه ادنی چاکر و در حد او کمینه بندگان بوده اند کجا تحمل کشیدن با دود
 پزند و سروری از ادا رند چون شکل آنهم مذلت و مسکنت از این بندگان
 که در اول مقدم و در عظام نسبت آری باب کمال و در کج عزت سیر ترا و نه خمول بنیاده
 اکثری از سرکارات از وجود دشمنان برای تدبیر خالیست و این بسبب
 بیگانگان از بر دیار و هر فرقه که در این کشور در آیند با قهار و حمله
 و باندگ خرفتی در تمام مملکت فرمان روا میگردند دوستی و دشمنی
 جنگ و صلح محبت و عداوت مردم این کشور همه از غرایب اند و تیز دست
 و دشمن بجایت دشواریست و در این شهر که این شیوه اتفاق ابا علی مداح
 رفعت بنیاده اند کسی را از متقدمین متاخرین ایشان دعوی برابر نیست
 هر که را که بغرضی از اغراض فاسده اذ او معرض باشد در باطن تحفه نام و تیز
 مقام بجای خرابی و بیاد خفتن او فرمان دهند و در نظام بر تعلق چنانچو سی
 بحال او زار زار بگریزند و نیکو در این شهری استجماع چهار خیر ممکن نیست
 مذربسیار اتفاق و از محمد موغور سازشش کامل با برآمدت پرست که
 گذشته دولت‌های عظیم و برانداخته خانمانهای قدیم اند و تحصیل این

این صفات خسیه مفذ و کرام نه و بر تقدیر ایسکه بدلت و باین صفات در پیش
 شخص تن در دین زد و می با سایش و آرام نیست و عجب تر این است که بعضی از
 اعانتی که خود را غنوب بنامند ان کیان و از اولاد حسنه و عادل کسری
 انوشیروان میداند و باین افتخار پیوسته رطب اللسان بر بندگان افتخار
 کنان است کوی سقت از ظلمه اولین و آخرین در بوده است و ظلم تحت الضرب
 از طاق زبانها انداخته امامی مذہب و باین کبرین که عمر از بغداد تاجا و زین
 در ادای فرائض و سنن از صوم و صلوة و اذعیه ما ثوره در عمل سینه خاصه در ایسکه
 و ایام تبرکه و قیام بیچد و در دل شهباه و تلاوت کلام اهدا از عباد و یار سایان
 این کشور مستان و در دل ازاری عجزه و افتادگان و غیرا مخصوص سادات
 امامی مذہب نیز بی انبار است در این مملکت بقوت جبارت او کسی اندیده ام و
 سخت ولی و پیر می او که عجز و ابه افتادگان متاثر کرده و نیز ماهدی بر نخورد
 با همه در نور تلاوت می نویسد که در چند ماغش را سوخته در و در تحصیل کیساری
 و تسخیر عودات در حضرت کزین پیر می ندارد اما کوی سلیفه را چه سلاج عادت نصر
 ایقون بسیاری دارد و بی را و قانس و فیه پیلی و خمار و بی بر انداختن
 خانمانها اکابر و انجیا است یا ایسکه در هم حکم را پیش قدم از چهار دیوار دولت
 بیرون میزدند و در کب قوت ظاهر را در اقطار عالم بر مرا افتاده سبک خان

در هر کوه و برزن بسزای گشت نامردی بدلهای سیدست و پامان تا حزن زین
 بطلب جلب منافع به بیشتر نداد و دستم در شرابان بر مردوزن تا اکلن و تخریب
 چاذبه شتابانک رسوائی حلقه کوب در برودست و دشمن بست بهر کس که
 چرخه سان مشت زرمی نمود در گرفتن آن عامه جاننش را بر نیک گل خاک سازد
 اگر در آن گیر و دار زرن داده جان برسد آن کار نهاد از و بفرزدان و
 از آنها به برادران خویشان همسایگان و بجهلات و در دست سرایت نماید
 ای کسی که در دور او این تسلسل را ندید ز بخر عدل انوشیروان انقضی نماید
 آن سید و الامرتت را که بیمار و در کجای خود گرفتار است نه از صداقت
 و دوستی او شرمی نه از جد و الامی او ساقی کوثر آورد می سکی از قلام و در دست نظر
 بسته اند لعل الله یحدث بعد ذلک امرآ اما ان کوه تکلم و موقفا
 در آن مقام ببولناک دور از یاران و جو از دیاران پامی صبر بد این شکیبائی
 چچیده با استقلال تمام با فاد و حق طلبی میکند راند تا اینکه چهل و نه مرحله
 بیماری در کجوری نه مراحل نه کانی تقدم استوار طی نموده از الام و مقام
 مزمنه قوایدنی و نفسانی در هم شکسته و هر یک از کارشایان غم و دامن او شانه
 اندر گزنجوی که شیوه دنیا دار است توسل و اظهار حاجت قبول احسان
 و مروت بهر چند رؤسای عالیشان کرام خلق از دوستی او باشند نزد کسی

بزده بزبان حال و مقال این دو سبب است مشهور و عربی و فارسی او را
 و در زبان است شعر محوت نقوش الجاه عن لوح خاطری فاطمی
 کان لم یحرفی سلام اکتب بلا واء الرمان و ذلته فیا غرة الدیاء علیک سلام
 فلک را عادت یرید این است که با ازادگان در ایم مکن است
 بجان می پروردی صلی را کز او دل بکنند صاحبلی را نه امروش
 حین رفتار بوده فلک تا بوده اینش کار بوده اگر و خیل امور و یوانی نشسته
 و تشریف قامت اولوت چاکری و مذلت دنیا داری مویخ نشده بود علی
 افاضل اعلام و علمای عالم مقام بودی و در سلک آن برگزیدگان الا
 مرتبت بشمار آیدی و اینقدر مثلا با نواع محنت و بلا که اکنون است نبود و از
 یک پسر بوجود آمده سید رضی بن سید ابی القاسم و لقب است بمیر دور
 بهادرد و منش در نهایت اشتغال و کسب اخلاق فاضله که در این دیار
 عدیم الوجود است اشتغال دارد اگر تربیت دانشمندان فضایل کسب و فیض
 صحبت علمای دین پرور او را فراموش کرد و از این حکمت برآید محتمل است که بجائی
 برسد از روز و در بیان شهرت حال که یکسال کامل است پیوسته این چنین
 من بوده از و کجائی و غمخواری از خود بقصور راضی نشده است سید زین العابدین
 بدین بن سید رضی سیدی نیکو اخلاق و بغایت رنگین صحبت

بود از حیدرآباد بسری رنگ پتن افتاده تیمور سلطان بفرار و احرام او بعضی
 العایت کوشید مشیر خاص و در سنک امرای عظام سنک بود بعد از فتح آن بلاد
 و قتل تیمور سلطان چهار پنج ماه برض سرسام شد و وفات نمود تغذیه اندر فقرانه
 از او خلف است و و پس رسید باقر که طبق است بمیز زمان خان بهادر رسید
حسین فصل در ذکر طبقه پنجم ازین سلسله بسبب بعد مهاجرت

خاکساران و یاد اطلاق وافی از تمامی این طبقه ندارم بذكر بعضی از آنها می رود
 ذوالکلام و الحاسن السید محسن بن اسید ابو الحسن بحکم وراثت ملاذ الاسلام
 و بکارم اخلاق سیدی عالی مقام و مرجع اکابر عظام و در نظر سلاطین
 باشوکت چون نوردیده با احترام است بقدر فرصت کسب فضایل و تحصیل علوم
 از سید زین الدین و والد بزرگوارش نموده فطانت و ذکاوتی عالی دارد
 جمیع اخلاق فاضله و متخلی باوصاف شریفه مجلس آرائی و طلاق لسان او
 مشهور عالم و در ارجام پروری زبده اولاد آدم در نوشتن مراسلات عربی
 مسیح عهد و در شفا بخشش بیائتین و محتاجین مسیح همه است مکاتباتی
 که از جانب خود و والدش بعضی امرای آن نواح بموالبیان عرب نوشته
 بلاغت آموز مستعدان آفاق و الحق در انشای عربی کلامش با طر اوق
 منصب جلیل شیخ الاسلامی از سلاطین عصر و از پیشگاه شهنشاه نجسته

اخلاق دین دار فتح علی شاه تاجار باو مفوض است و به آئین ستوده بتقدیم
 میرساند و در محمد والدش شوق طوان حرین اورا اگر بیان گیر شده بآن سعاد
 عظمی بهره ور گردید با اقارب بنی اعمام خصوص باراقم آثم عاطفتی تمام دارد
 در ابتدا جلوس این خدیو بهمال خود بارودی کیوان پوی ارتحال و پادشاه
 ذمی جاه با عزاز و اجلال ادکوشید تا در انجا بود مقرب بزم حضور و مراسم شایسته
 در باره او بجلوه گاه ظهور میرسید وظیفه معتد به حسب الاستعداد او بحسب
 ساوات ذومی الارحام و طلب از مصدر جاه و احتشام معین گردید اولاد امجاد او
 سید ابوالحسن معروف بسید آغالی سید محمد رضا سید محمد حسین سید عبدالکریم
 از سید محمد بن سید ابوالحسن یک پسر است سید محمد حسین السید العظیم ذو الفضل
 العظیم السید عبدالکریم بن سید جواد فاضلی مخرب و عالمی بظنیه و سر آمد پارسایان
 و عباد و سرخیل اصحاب کرامت و سداورد در اکثره از علوم خاصه نطق و حدیث
 امام بهام و در مجاهدات و ریاضات و قوت عبادت از کبرای اولیا عالی مقام
 و از سن صبا تا حین رحلت که از شصت تجاوز عمر یافت در تحصیل معارف
 دینی آبله پا و در نشر علوم و حق طلبی با عقلا و بنجایت کریم النفس و ارسته و
 قانع و بیاخته بزرگ شرح کیفیت سلوک ریاضات آن مجاهد مقام عظیم باید
 و تمیز آن در حوصله کتیر بنمونه آید و اگر در کلیات و آنچه نوشته میشود

زود نیز دفتر با بان مشغول گرد و با تجمل بعد از آنکه بسن چهار پنج سالگی رسید
 جد و ابا او سید عبداللہ تبریزیت او بہت گماشت و اورا ہر جمعہ سید زین الدین بہر
 خط و سواد کبیر ساندہ شروع بہر بیت نمود بعد از استفادہ مبادی از سید
 آن و الامتقام خود بتعلیم او پرداخت بسہل فاصلہ آن بزرگوار رحلت نمود خود
 بہت حد ذاتی و بقوت مطالعہ و مذاکرہ و استفادہ از بعض اعمام کرام ہر اشغلیا
 ارتقا یافت از ابتدا سہ نشو و نما خلوت بزم اجاش غالب بود از مرجعیت مردم
 حتی از مشاکلت و معاشرت اعمام و سلسلہ عالیہ شان خود نیز دامن کشیدہ
 گوشہ نشینی اختیار نمود و در بر روی مردم بستہ عبادت و حق طلبی بہر
 مہتاب شراکت فرزند کبیر او سید محمد در خدمتش استفادہ نمودہ ام درین طرف
 ایام ہرگز ندیدم کہ از امور مسنونہ از صوم و صلوة و دعوات مالوہ چہری ازو
 فوت شود و یا فعلی کہ در شرع مذموم باشد ازو سرزند حتی در افعال مباحہ نیز
 با احتیاط بود بعد از بیایسے سید اسمعیل کہ ذکر او گذشت امامت جمعہ و جماعت
 بخند متش معوض و بالاخرہ از فرط تقوی از ان ہم سر باز زدہ انزو ابگوشہ
 منزل خویش اورا سخن نمود سائلے یک مرتبہ زیارت ائمہ عراق رفتی و چند
 توقف نمودی و از علما و مجتہدین آن اماکن تکمیل کردی از آقا محمد باقر بہبانی
 کہ شہدہ از ذکر او گذشت و سید محمد مہدی طلبانی بردجروی کہ از اعلام

انفاضل همه مکان و سرآمد مجتهدین عالیشان بودا اجازه عام تحصیل نموده
 روزگاری بعزت و احترام گذرانید در سفر مشهد مقدس رضوی از استادالکمال
 میرزا محمد مهدی خراسانی بقدر فرصت استفادۀ حکایات نمود اما آن بزرگوار را
 بتعلیم و تعلم حکم و ریاضیات رغبتی نبود اخباری مذهب و از فقهای ظاهر
 و در فتاوی نجابت محتاط بود و از قبول هدایا و احسان از مردم حتی از کرام خلق
 از دوستان احترامی تمام داشت و بقره نان جوین که از بعضی اراضی موروثی
 باو میرسید مساحت و حق بااد بود چه بر فرض محال هرگاه نفس بپند هم تن
 بپستی در دهد و بتلاش قدر ضرورت کردن نند طریق تحصیل از وجه ستود
 درین جزو زمان ثایاب و قبول دولت و زبونی مقدر کرامند و اگر از دنیا طلبی
 منظور بود و ایشانست بدیگران سر همه سخاوتها گذشتن از دنیا و گذشتن
 آن چیز است که در دست تمام خلق است با آنها مصنوعات بسیاری در هر فن از
 تا اثر قلم فیض شیم او بر صفحه عالم بیادگار است که متذکر آنها نیستم و اکثری بعد
 از بر آمدن من از آن دیار تالیف شده اند تا من بودم شرح مزجی بر التفسیر
 این مالک منو نوشته بود و چند رساله در فقه که هر یک را بوقوع خود خوب نوشته بودند
 و سوال قبل از وفاتش از و فرستادند استادانه مکتوبی در بحال از آن علامه رسید از بود
 این کشور زجر و توبیح بسیاری فرموده تکلیف خود بو شاق مالوفه اجداد کرام

و رسیدن بعثت یوسی ائمه عظام نموده بود از آن معلوم شد که از شوشتر
 مشهد مقدس غرضی انتقال در آن مکان بابرکت اعزاز مسکن گزیده با احترام
 و اجلان بافاده و نشر علوم درضا جوئی خالق متعال شتغال دارد و یکسال قبل
 ازین فوتش مسموع شد که در آن روضه خلد مثال مدخون گردید طوبی بله حسین
 اولاد امجاد او سید فاضل عارف سید محمد سید علی سید حسین سید حسن
 از سید عبدالغفور بن سید جواد بود آمد سید کاظم سید علی سید محمد و از سید
 عبدالمدین سید جواد یک پسر است سید محمد علی سید نعمت الله بن سید
 عبدالهادی سلمه الله سید بزرگ منش عالیشان و بقدر حصول در تحصیل علم
 ممتاز اقران است تلمیذ و تلامذ بزرگوار خود است اما فکر بلند می ترسد و جاه
 و تلاش منصب شیخ الاسلامی پیوسته در گریبان خیالش تجار فکلن است و
 سکا پوسه درین و او را از فوادی بحر فضیلت باز داشته فاعل از نیکه قبول عام
 و ستایش مردم شناس با احترام است نزد او هر کس را چه پسر نیاید از بد حال
 یا مسو او رفق و نفاق اولاد امجاد او سید نورالدین سید کمال الدین محمد
 سید محمد شفیق سید عبدالعزیز بن سید بهار الدین علی المرتضی علی بن خیر
 و زیاده بی نظیر بود قبل از استکمال المالات بچوانی در گذشت اگر فرصت
 یافته بود سیکه از فضلای عالم قدر و در سلک پارسایان نیکو اطوار بشمار آمدی

از و مخلف شد و پسر سید محمد سمیع سید ابوبکر سید لطف الله بن سید
 بهار الدین تحصیل علم دماغی سوخته و بقدر وسع از فنون متداوله بهره اندوخته
 بعلم و فضل خویش نجابت نازان و در عرصه جدل از جمله یک تازان و در محافل عظیم
 بنحویکه شیوه منتسبان بعلم است از مسائل مجبوره رایات جدل برافرازد و این
 شیوه را سخن و نیکو شمار و از سن صیبا با این شکسته بال برادر و دوست
 بهمال است اولاد او سید ابوطالب سید محمد علی سید صفر بن سید بهار الدین
 حرسه المدینه سید نیکو حال معلوم متداوله در ترقی و برتری خاصه در نحو که سوم
 سیبویوز محشری است در یکی از مساجد مدارس با امامت اشتغال قیام دارد
 سید حسن علی بن سید علی اکبر طفل بود که من بر ادم شنیده ام که سید عالی مقام
 تحصیل بعضی علوم نموده در یکی از مدارس مساجد جزو مدرسن امام است اولاد او
 سید محمد حسین سید محمد رضا سید محمد رضا بن سید علی اکبر را یک پسر است سید
 علی اکبر از سید فرج الدین سید محمد بوجود آمده سید محمد سید نعمت الدین سید محمد
 سید حسین بن سید محمد بسبب اخلاق فاضله شایق و در مکارم انفاق از
 برادران دیگر فایز است اولاد او سید محمد علی سید یار سید عبدالسلام
 سید عبدالدین سید ابوتراب احوال او را شنیده ام که در تحصیل علم دستا پا
 زده است لیکن بهجاسی نرسیده از و یک پسر است سید محمد حسین

از سید عبد الغفور بن سید احمد بوجود آمده سید محمد سید محمد رضا از سید محمد بن
 سید طیب یک پسر است سید عبد الله از سید رضی بن سید زکی یک پسر است سید زکی
 طبقه ششم این سلسله منتهی است بیک فرد کامل بجلالت ذکر احوال او
 کامرین شده بزهر حوادث را شیرین و صفو را رشک نگارستان چین مینماید
 آسید الفاضل الماود العارف الكامل الموقد آسید محمد بن سید عبد الکریم
 حرسه الله سلالة این خاندان و یادگار آن افاضل فی شان منظر انوار مبارک
 و منظر لمعات کروکاری گوهر شاهوار و ریاسه عرفان و از اعلام افاضل اصحاب
 ایقان فضایل ظاهر و باطن را جامع و نورشود از سیاهیه اولام است
 از ایام رضاع آثار رشد و بزرگی از ناصیه او پیدا بود و باین سبب والد
 بزرگوارش خود بتعلیم او رغبت و بهر چهار پنج سالگی شروع بتعلم نمود و در دو
 صاحب خط و سواد و راغب بهدایه و ارشاد شد کتب فارسی بسیاری از نظم
 نثر خواند و بر سائل صرف و نحو مشغول گردید و در حدت ذهن و سرعت انتقال
 تا این ملک و نسل او ندیده ام بحدت والد خود تحصیل علوم خیان مستغرق بود که
 بر بنیاد ستاد آن حتی بارتکاب بعض از ستم ضروریه بشری التفات نمی نمود
 و بالتاس والذین باقل یا یقنع اکتفا میفرمود در سن هشت سالگی باشاره
 والدش بتجوید قرأت قرآن مشغول و حسن قرارش مرغوب اسماع گردید

و در اندک زمانی آنقدر از علوم مختلفه و فنون متشکله مطالعه او درآمد که کمتر
 کسی از محصلین را میسر آمده باشد و در آن اوقات من هم بر یافت او در خدمت
 والد علامه اش بساخته مدارک مشغول بودم و او را با من مودتی تمام آنسی بالا کلام
 و مرا با او صحبتی بکمال بمنزله برادر جوانی بود و در هر حال اوقاتی منسوق در ششم
 چیزیکه خاطر نمی رسد و بمنظور نمی گنجید دور می از آن برادر و مجبور می از آن مجلس
 خلوت بودم و یاد آن عهد و خوشا آن روزگار و صریح و هزار افسوس بیست
 ما و ایشان هم سبقت بودیم در دیوان عشق و او بطلبها رسید و ما هنوز آواره ایم و
 و چه مناسب است باین مقام بعضی ابیات قصیده مشهور مولانا محترم کاشانی
 در مدح میر میران ابیات می بینم که بکل نکمت و بکل جان داد و بهر کس
 آنچه سزا بود حکمتش آن داد و بهر کس رتبه عالی بفرش پانیه پست باز رسد
 معلوت در اصلوت و آن داد و دو سالک تشابه سلوک را در عشق به یکدیگر
 بوسل بشارت یکدیگر بجهان داد و دو کشته متساوی اساس را در بحر با یکی رسا
 بساحل یکدیگر بطرفان داد و اگر نا هنجار سے ظک نیلگون و نامساقتی بخت و از او
 گریبانی گیر نگشته و باین دیار نینداخته بود سنم بهتاسی که با بایت رسیدی
 در بنگاله و در سال قبل ازین مکتوبی از آن عالی جناب رسیده شد که بعضی حالات
 آن زمان گذشته و ضمناً در طی شرح احوال خویش سوال از بعضی یکدیگر از ابیات

حقانیت دلائل مخلصای کاشی که در اشعار صفت ایام نابعد و اشمه است
 کرده بود تکلیف عود بوطن نموده و در آن باب فقر استی چند بقلم جزالت رقم
 نگاشته بود که از مطالعه آن عدالت گزینان کاتح و ماسخه را طرفه شوری عجب
 بیقراری پیدا شد که هیچ چیز تسلط نمی شد شوریدگی آغاز نهادند و بزبان
 حال بگوش هوش عقل فرود مند این پرده نیوشیدن گرفتند ابیات
 بر خیز عزیز از سر دنیا پر خیزه زمین کمنه دمن توای مسخا بر خیزه تنها تو
 دین اشکنه بیگانه بر خیز ازین میانه تنها بر خیزه و همان نامه محرک این
 سفر گردید که از هنگامه با همه بخل و امتناعی که بود قطع نظر کرده راه دریا بسبب
 فرانس مخوف و وصول بخدمت انخوی میر عالم بهادر و وداع آن بر اور و الا که
 نیز مطلع نظر بود از خشک سجید را با آدم که به بیبی عبور و از انجار وانه مقصد
 تا حال که او ایل محرم ۱۲۸۵ است یکسال و کسری گذشته که درین بده اوقات
 بسرفقه اعظم بطایف الحیل درخواست تادن را دارند بیخنان و راز کا خاطر را
 رنج میسازند با بچه آن عالیجناب بعد از آنکه از والدینک اختر و علمای نواح شوشتر
 فقه و حدیث و باقی علوم عربیت را فرا گرفت روانه عتبات عرش در جا
 گردید و در آن وقت مرحوم میر و راخوی سید محمد شفیع در ارض اقدس کربلا
 مجاور بودند و رود او مطلع شده او را بخانه برد و بجهت تربیت تعلیم و راجد

مشاییر فضلا مانند آقای معظم و پیر سید علی بهستانی مشهور بیکری چک که از افاضل
 زمان و بلفقه و حدیث و اصول و رجال سرآمد امثال و اقربان است پس
 اسباب با احتیاج از کتب مدونه بسوخته در بیرون و سایر ضروریات
 او سرانجام و تبریت او کوشید و نیز در آن شهر روان پروردگار امثال از
 فیض انعام آن بزرگواران بمرتبه کمال رسید و بفضیلت شهره آفاق گردید
 البته تالیفات شایسته داشته باشد که در معلوم نیست پس خود بیشتر نمود
 اینجمن آرای محفل اخلاص کشت بخلاف سلیقه فقهای ظاهر و والد میر و در
 بامید اینکه کفایت شریک موان از طلبه نماید با حکام و اعیانی که کمال آداب
 مرعی میدارند آمد و رفت وارد در صفائی طینت و صدقنی طوبیت و بخت شهر
 از نواد روزگار و از عوام و فقر و مایگان بغایت متنفر و نیز ارست بعضی
 مشرعه و حکمی را با مشاهدات و عقاید صوفیه انطباق داده بحدائق عرفان
 تجرید رغبتی عظیم وارد در اصلاح و ترکیب نفس انقدر مبالغه و التذات
 که زبان از بیان آن قاصر است شنیدیم که در سفر حجاز بعد از آنکه
 زیارت حرمین در مراجعت بکربلا که یکی از بنا و رسوایان در یابی اعیان و قهقه
 دو سه منزلی بصره و صحیح اکابر علمای عامه است افتاده بافتها و فتنهای آن
 بلد مناظرات بسیاری نموده و بر همه غالب آمده است حالیا در شوش نیز بواسطه

جد عالمقام بنیابت طاذ الاسلام راتق مهلت و مبرح انام باقاده و حق طلبی
 روزگاری باسایش و انتظام و اردو اللهم بارک بعمره و فضله و ارزقنا حسن
 یک پسر از او بوجود آمده است سید محمد شفیق **فصل** در جلوه کرمی
 اشهب خامه ناوره کار و شرح احوال خاکسار اگر چه در ذیل آن شمسواران
 میدان فضیلت و بزرگی بیان حالات کم کشکان وادی کشتکی چه باشد
 و شرح احوال عمر تلف کردگان بیطالت و آشفتنکی کدام اما چون نیک نکته
 چشم حقیقت دید که بیان حالات گذشته این پریشان روزگار نکرندگان
 را خالی از عبرت و فایده نیست و نیز خواست که این مجلس سامی را صورت
 انتظامی و هدایتا نکرندگان را در کلام انتظاری نماید بذكر شمه که در این مجاله
 بنحاطر مانده است پرداخت **ذ** کتابنا نطق علیکم بالحق میت بشنوا زنی
 چون حکایت میکند و از جداینها شکایت میکند و اصول از نکته سخنان
 کرام آنکه بنظر شفقت و ترحم نکرند و بطلب مغفرت یاد نمایند و انا الفقیر و
 عبد اللطیف بن ابطالب ختم الله له بالحنی و جعل عاقبه خیرا من الاولی
 ولادت روز نهم ذی الحجه **ش** ششمین و سبعین بعد المائة و الالف بدار
 المؤمنین شوشتر اتفاق افتاد بعد از چهار پنجسالگی نجومی که گذشت شروع
 تعلیم در اجتماع عالمقدار سید مرتضی فرموده و الدر حرم تجدیدت آخوند

آنوقت حاجی عبدالرزاق بن حاجی عبدالنضر که از خیار روزگار و دور علوم
 متداوله بادستگاه و از تلامذۀ عمم نیز گوار سید عبداللہ بود سپردہ
 سفارش تعلیم نمود اگر چه آن حق بین بدیدہ ظاہر نابینا اما با موردینوی و
 اخروی بر بصیرت ولی ہمتا بود بعد از سپری شدن سلطنت نادر شاہ کہ
 ہر کس در میدان خود سری و خود رانی با دعای سلطنت لوای کتبی تانی علم
 و در عرصہ خالی با زودی جہان بینی قدم میزد علیروان خان بختیاری نیز بخشی
 الواران نواح را فراہم آورده ممالک قریبہ خود را تاخت و تازہ و
 تظاول بعجزہ و مساکن دراز مینوید ہوس نشخیر شوشتر بان حوالی آمدہ کہ
 فری میگردوران اثنا بھوی کہ در اکثر سے از بلاد ایران جیدری نعمتی
 شیوعی دارد و شوشتر ہشکامہ طلبان باشتعال نایزہ آن پرہمستند
 اعظم سادات معشی کہ در حیدری خانہ ملبوط الید بودند با علیروان خان
 سازش و او را از دروازہ کر کہ کہ با آنها بود و محل شہر نمودند اکابر
 نعمتی خانہ و موکی کہ در آن ایوان زمام صل و عقد امور باسید اسد اللہ
 خان بن سید فریح اللہ خان بن سید صادق کلانتر بود ازین حرکت
 سربازوہ فیما بین امیرمقاتلہ کشید الوار کہ جماعت احشام صحرائین
 و بجات و جلالت خود مغرور و از ہم و خردی دور اندیکہ و غافل

بگو چهای بام نسبت بهیستی تمام بدالت مردم حیدری نخانه در آمدند و بدو نخانه
 خان واقعه در محله موکبی بویوشن آوردند خان و سران محله و مردم بازاری
 تیغ بر آنها نهاده داد مردمی دادند خلقی کثیر از آن طایفه غرضه تیغ تیز و بشنده
 را از کوه و محلات بیاندند آنقدر اجهاد کشتگان بر روی هم افتاده بود که
 سواره و پیاده مرور دشوار می نمود و علم و ان خان بعد از آن شکست مجال تو
 ندیده روانه نجف می کردید مردم محله بجهت تنطیف کوه و بازار اجناس کشتگان را
 باوختی که در بر داشتند بدون تغیل و تکفین در کوه دالها انداخته خاک بر آنها
 ریختند حاجی موصوف بشجاعت ذاتی و فرط قیرت بقصد دفاع و حفظ جان
 و ناموس با چند کس از اتباعی که داشت سلاح بر خود بسته بدو خانه خود که بجانب
 بود ایستاد در بین گیر و دار بدست جمعی از اشترار آتوم گرفتار گشته بقصد
 طاقت کوشش نمود و آخر الامر دستگیر گردید از آن صدمه هولناک از نور
 عاری گشته بود سادات مرعشی شوشترا و لاو میر نجم الدین محمود اند و احوال افا
 این سلسله چون سید محمد شاه مبارز الدین میر عبد انو باب و قاضی نور الله
 مولف مجالس المؤمنین و احقاق الحق که ملقب است بشهید رابع و هکذا
 الامام بر اعدای از متفحصان سیر پوشیده نیست از ملوک مازندران و بعلو
 خاندان شهرد و دانند اگر چه درین جزو زمان که بازار علم و تجسس فاسد و آن شاع

اشاعه گرانها بنیاد کاسه افتاده در اکثری از دیار آن اشخاصی که بوضع علم
 می زیند بر خود بستگان آن شعار و شمار و مشبهان ^{بعلما} عالیمقدارند ^{آن} آنجا
 نیز از استکمال فضایل بی بهره و از آن عزت و اخصامی که اعلام آنها را نزد
 سلاطین ^{مهم} نکین بود چیر باقی نمانده بوضع امر اعظام بسواری رسید ^{آنکس} و تلامذ
 حکومت ظاهری بسیر میرند اما استعداد ذاتی و علوفطرت اصلی ایشان برقرار ^{نقد}
 و سع و طاق بکسب مکارم اخلاق دست و پا میزنند از اعظم آنها مرزا
 عبدالکریم خان بن میر سید علی سیدی بزرگ منش باوقار بود چندی از پیشگاه
 محمد کریم خان زند حکومت شوشتر باد مقوض گردید اعیان را باوصفائی نبود
 شکست کار او بیایه سیر سلطنت یعبه نمودند و آخر الامر مغزول شد معلوم
 شد اوله آشنا و در سخنوری سلیقه رسا داشت اگر چه کم گفتی اما بتانت و
 اسلوبی که بایست گفتی از دست بیت از تار و پود زلفا و گر کعبه پیرهن
 کند خون در رک صید حرم مشک ختن خواهد شدن ^{که} روح الامین بنید اگر
 از شمع رویش پر توی پروانه سان آتش بجان در انجمن خواهد شدن ^{یون}
 او زیاده بر چهار صد پانصد بیت نباشد اگر تحصیل مقاصد علمی یا بدستی و ^{سکه} ^{سکه}
 اشعار بهت کماشتی لوای برتری از اکثری از فضلا می بلند مرتبه و شعرا عالی ^{سکه}
 برافراشتی چند سال قبل از این فوتش مسروع شد رحمه الله علیه سید اسد ^{خان}

از احقاد سید عبد الرشید که او از بخت یاری باوزن فول بشوشتز آمده سکنتی
نمود عاوی محاسن اخلاق بود خوش نویسی شهره آفاق رنگین صحبت و نیکو
تقریرش رشک عارض خوبان و زیبایی خطش شیوه آموز یا قوت و ریاضت
بود اکثری از خوش نویسان آن دیار بدو سه واسطه ریزه خوار خامه دانی
گرداران بزرگوارانند منصب کلانتری بسید صادق که بغیره او بود رسید
و باین پی بتقدیم رسانید بعد از رحلت سید فرج الله ولد او در عهد بلوک ^{عفت} یوا
بجو هرذاتی ترقی نمود و حکومت بلوک بر او مسلم و بسید فرج الله خان
مقتب گردید شجاع و غرورانه و در وجود ایشان یکانه و با اکثری از مردم برادرانه سلوک
میکرد بعد از رحلت او سیاستمدان پیشش بعرضه ظهور آمده بحسن سلوک
نیکو خدمتها از محمد کریم خان اعزاز یافت و بحکومت بلوک با استقلال
والانفراد ممتاز شد صاحب جاه و مرتبه عالی و با جرایم سیاسات متغاب
و باره ابالی بود از بیم سطوتش احاطم رجا با بنحوشین لرزان و از خوف ^{شش} هما
پیوسته ترسان و برسان بودند روزی که از اردوی شاهی با تجمّل و احتشام
تمام داخل شهر شد او و سید محمد تقی بن سید حسین خان که جوانی شجاع نیکو
اخلاق بود بعد چند کس از اشرا مقتول گردیدند و امر حکومت بحسین خان
بن سید نعمت الله رسید وی مردی آرمیده و درویش مسلک و بغایت هموار